

پیشوا تا ابد

خاطرات منشی شخصی هیتلر

کریستا شرودر

مترجم: پریسا ابن یامینی

چاپ: دوم



- سرشناسه: شرودر، کریستا، ۱۹۰۸-۱۹۸۴م.
Schroeder, Christa, ۱۹۰۸-۱۹۸۴
عنوان و نام پدیدآور: هیتلر پیشوای من بود: خاطرات منشی شخصی هیتلر/ کریستا شرودر؛ با مقدمه‌ای
از راجر مورهاوس؛ ترجمه پریسا ابن یامینی
مشخصات نشر: تهران: ترنگ، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۹۰ص:؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۸۳-۶۸-۵
یادداشت: عنوان اصلی: Er war mein chef.
عنوان دیگر: خاطرات منشی شخصی هیتلر.
موضوع: هیتلر، آدولف، ۱۸۸۹-۱۹۴۵م.
موضوع: Hitler, Adolf
موضوع: شرودر، کریستا، ۱۹۰۸-۱۹۸۴م.
موضوع: Schroeder, Christa, ۱۹۰۸-۱۹۸۴
موضوع: روسای دولت -- آلمان -- سرگذشتنامه
موضوع: Heads of state -- Germany -- Biography
موضوع: منشی‌ها -- آلمان -- سرگذشتنامه
موضوع: Secretaries -- Germany -- Biography
موضوع: آلمان -- سیاست و حکومت -- ۱۹۳۳-۱۹۴۵م.
موضوع: Germany -- Politics and government -- ۱۹۳۳-۱۹۴۵
شناسه افزوده: مورهاوس، روگر، مقدمه‌نویس
Moorhouse, Roger
شناسه افزوده: ابن یامینی، پریسا، ۱۳۶۴-، مترجم
رده بندی کنگره: DD۲۴۷
رده بندی دیویی: ۹۴۳/۰۸۶۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۶۴۶۷۴



پیشوا تا ابد
خاطرات منشی شخصی هیتلر

کریستا شرودر

مترجم: پریسا ابن یامینی



نشر ترنگ

 torang_pub
 @nashretorang
www.nashretorang.com



پیشوا تا ابد
خاطرات منشی شخصی هیتلر
کریستا شرودر

مترجم: پریسا ابن یامینی
ویراستار: الناز معتمدی
صفحه آرا: آتلیه ترنگ
لیتوگرافی و چاپ: پردیس دانش

چاپ دوم: ۱۴۰۳

تیراژ: ۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۸۳-۶۸-۵

آدرس: خیابان کارگر جنوبی، خیابان روانمهر، تقاطع خیابان دانشگاه، کوچه میترا، پلاک ۷، واحد ۴

تلفن: ۰۶۶۴۷۰۳۷۶ - ۰۶۶۴۰۳۵۲۰ / همراه: ۰۹۱۹۹۶۴۶۲۲۴

حق چاپ محفوظ است
nashretorang@gmail.com



فهرست

پیشگفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۳
فصل اول.....	۲۱
چگونه منشی هیتلر شدم.....	۳۵
فصل دوم.....	۶۷
کودتای روم ۱۹۳۴.....	۶۷
فصل سوم.....	۷۳
دستور هیتلر و اتاق زیرپله.....	۷۳
فصل چهارم.....	۱۰۷
مسافرت با هیتلر.....	۱۰۷
فصل پنجم.....	۱۱۷
تولد هیتلر.....	۱۱۷
فصل ششم.....	۱۲۳
نبرد لهستان.....	۱۲۳
فصل هفتم.....	۱۲۷
نبرد فرانسه.....	۱۲۷

فصل هشتم	۱۳۹
نبرد روسیه ۱۹۴۱-۱۹۴۴	۱۳۹
فصل نهم	۱۹۵
زنان اطراف هیتلر	۱۹۵
فصل دهم	۲۰۵
آدا کلاین	۲۰۵
فصل یازدهم	۲۰۹
گرتل سلزاک	۲۰۹
فصل دوازدهم	۲۱۵
اِوا براون	۲۱۵
فصل سیزدهم	۲۲۳
اوبر سالزبرک	۲۲۳
فصل چهاردهم	۲۳۱
برگهوف	۲۳۱
فصل پانزدهم	۲۵۳
دستور ترک برلین: خدا حافظی ام با هیتلر	۲۵۳
فصل شانزدهم	۲۶۳
فرجام در بر گهوف	۲۶۳
نمایه	۳۱۱

مقدمه

کریستا شرودر زنی معمولی بود که در دوران کاملاً خارق‌العاده‌ای زندگی می‌کرد. متولد ۱۹۰۸ در شهر مرکزی زیبای آلمان، هانوفر موندن، بود. قبل از رفتن به مونیخ در ۱۹۳۰ تایپستی تندنویس بود. هنگام اقامتش در مونیخ، به محل آگهی روزنامه برای سِمَت منشی در ستاد نیروی گروه ضربت هیتلر، اس‌آ، رفت و از همان‌جا ارتباطی پایدار شکل گرفت. در ۱۹۳۳ منشی هیتلر شد. شرودر تا پایان تلخ ۱۹۴۵، به مدت دوازده سال یکی از اطرافیان پیشوا بود. خاطرات این کتاب، مجموعه‌ای از یادداشت‌ها و نامه‌های معاصر، خاطرات بعد از جنگ، گزارش او از آن دوران جالب و نیز نظرات جذاب اطرافیان هیتلر دربارهٔ رویدادهای برجستهٔ رایش سوم است. شرودر دربارهٔ رخداد‌های سیاسی و نظامی چون کودتای روم ۱۹۳۴، سوءقصد به هیتلر در ۱۹۴۴، نبرد لهستان تا فروپاشی رژیم نازی توضیح داده است که همهٔ آن‌ها را از شهر برشتسگادن که محل نسبتاً امنی بوده تجربه کرده است. با این حال شرودر به خاطر نظرات سیاسی‌اش مورد توجه نیست. بی‌تردید تجربیاتش طیف وسیعی داشت؛ اما بن‌مایهٔ کتابش سیاست محض نیست - موضوعی که ادعا می‌کرد دانش یا فهم اندکی از آن دارد - بلکه نظر دوستانه‌ای است از

ساکنان خانه هیتلر و شخصیت‌های مختلفی که در آنجا کار می‌کردند. کتاب به‌نحو خوشایندی سبک خودمانی دارد و پر از حرف‌های راست‌ودروغ، بیان نقاط ضعف و خصوصیات شخصی اطرافیان هیتلر و نیز موضوعات مهم‌تر مثل روابط مرموز و اغلب مشکل‌دار هیتلر با زنان است. مسلماً سر و کله هیتلر در کتاب پیدا می‌شود. شرودر، منشی پیشوا از ابتدا تا پایان رایش سوم، هیتلر را مانند هر شخص دیگری به‌خوبی می‌شناخت و در جایگاه بسیار خوبی قرار داشت تا درباره رفتار و شخصیت هیتلر نظر بدهد. در واقع شرودر آدمی خجالتی نبود و اغلب با کارفرمایش به‌صراحت صحبت می‌کرد. مثلاً در زمستان ۱۹۴۴، از هیتلر رک و راست پرسید که آیا او همچنان به پیروزی در جنگ باور دارد یا نه. در واقع به نظر می‌رسد که رک‌گویی‌اش تقریباً اسباب بدبختی‌اش شده؛ چون هیتلر چند ماه او را به خاطر مخالفت آشکارش طرد کرد. با این حال شرودر، چهره بی‌تأثیری نبوده است. مسلماً تعریف او از رهبر رایش سوم، انسانی بی‌نقص، چندچهره - با علایق و نفرت‌ها، امیدها و ترس‌ها - بسیار جالب است. او رفتارهای بورژوازی‌مآبانه، بی‌ریایی شدید، تغییر حالات و حتی مهربانی او را به تفصیل شرح داده است. او هیتلر را فردی متعصب و ساده‌لوح توصیف نکرده است که برای خوانندگان امروزی بسیار آشناست؛ بلکه فردی بخشنده - حتی مهربان - و نیکوکار توصیف کرده است؛ مردی که دست زنان را می‌بوسید؛ به‌راحتی با منشیانش صحبت می‌کرد و عاشق کیک سیب باواریایی بود. بنابراین به خاطر تمام افشاگری‌های راست‌ودروغش، بخش تاریکی در داستان شرودر وجود دارد. به دلیلی، «سبک» کتابش کاملاً غیراستدلالی است؛ مثلاً هیچ قدرت استدلال یا این‌که تقصیر من بود - ما باید از جنایات رایش سوم مطلع می‌شدیم - که در خاطرات دیگر منشی هیتلر، ترادول یونگه هست در این کتاب وجود ندارد.

این فقدان ندامت به نوبه خود، پیامدِ شخصیتِ شرودر بود تا این که از روی پرخاشگری باشد: حتی ویراستار این کتاب، آنتون یوناخیمستالر، شرودر را فردی «مقاوم»، «بسیار منتقد» و به نظر خودش «آزاردهنده» توصیف می‌کند. هنوز بیشتر از این‌ها نیز هست. شرودر ادعا کرد که - به گمانم قانع‌کننده است - از جنایات رژیم نازی و جرایمی که به نام آلمان مرتکب شدند، هیچ اطلاعی نداشته است. ممکن است به حق این پرسش مطرح شود که چگونه منشی کاخ صدارت رایش می‌توانست مدت‌ها از قضیه هولوکاست بی‌اطلاع باشد. باین‌حال با تمام نزدیکی‌ای که به کانون قدرت در آلمان هیتلری داشت، شرودر استدلال کرده که وظیفه‌اش کاملاً تخصصی و عمدتاً محدود به تایپ کردن سخنرانی‌ها و واکنش‌های روزانه معمول بوده است و چنین رویدادهایی به ندرت مطرح می‌شده یا به شکل تعبیرهای غیرقابل درک و سخنان دوپهلو بوده است. قطعاً حساس‌ترین دستورات همیشه شخصاً به او منتقل می‌شد، در نتیجه هیچ «اثری از کاغذ» نمانده یا اثر کمی از آن باقی است. از این گذشته، شرودر برای نگاه بی‌طرفانه داشتن، زیر سؤال بردن تبلیغات و نگاه به حقایق تلخ، بسیار نزدیک به هیتلر و نخبگان نازی بود. در محیط مرموز دربار هیتلر - در مرکز مشاجرات نازی - شرودر حبس و عملاً از واقعیات تلخ جهان خارج دور نگه‌داشته شده بود. پیامد منطقی این غفلت برای شرودر این بود که نمی‌توانست تصور کند که کار نکوهیده‌ای انجام داده است. با وجود این بعد از ۱۹۴۵ جنایتکار جنگی درجه یک شناخته شد و سه سال در بازداشت بود. ظاهراً این برخورد، روحیه او را جریحه‌دار کرد. همان‌طور که در این کتاب شکایت می‌کند: «این که آیا گناه من به اندازه کیفرم بزرگ بوده یا نه؟ چیزی است که تا به امروز نفهمیدم». اتفاقات زیادی باعث رنجشش شده بود. بعد از جنگ، آلبرت زولر فرانسوی، افسر رابط ارتش هشتم

آمریکا، مفصل از او بازجویی کرده بود. زولر یادداشت‌های بازجویی‌اش را با آلبوتاب و به شکل کتاب با عنوان *زندگی خصوصی هیتلر* در سال ۱۹۴۹ منتشر و آن را خاطرات «منشی مخفی» هیتلر توصیف کرد. مسلماً شرودر هیچ امتیازی بابت آن کسب نکرد. بعدها شکایت کرد که زولر بسیاری از یادگاری‌ها - طراحی‌های هیتلر و ... یا آن‌هایی را که از خرابه‌های رایش سوم کشف کرده و به او داده از آن حذف کرده است؛ اما آنچه بیشتر از همه او را ناراحت کرد، این بود که تفاسیر، عقاید و حکایات مختلفی را نیز به او نسبت داده که هرگز آن‌ها را نگفته بود. خاطرات کریستا شرودر به آلمانی، بلافاصله بعد از فوتش در ۷۶ سالگی در ۱۹۸۵ منتشر شد. شاید دور از انتظار نباشد که به خاطر بی‌عدالتی که به‌وضوح احساس می‌کرد، کتاب غیرمستقیم به این موضوع پرداخته باشد. از عهدشکنی زولر خیلی ناراحت شد و فهرستی از اشتباهات و بیانات دروغین نسبت داده‌شده به او را به کتاب ضمیمه کرد. همان‌طور که خودش اقرار کرده «متعصبِ جویایِ حقیقت» است و به نظر می‌رسد چندان امیدی به رفع ابهام‌ها، برداشت‌های نادرست از سوی مورخان و نویسندگان و پایان دادن به بهره‌جویی از او نداشت. علی‌رغم موفقیت انتقادی و تجاری کتاب، نسخه انگلیسی آن تا کتاب حاضر، بیش از دو دهه بعد منتشر نشد. این کتابی خاص است؛ به‌خصوص اگر کتاب منشی دیگر هیتلر، ترادول یونگه، به‌نام *تا لحظه آخر* را به یاد داشته باشید که در ۲۰۰۲ منتشر شد و با استقبال خیلی خوبی مواجه شد. این موضوع به ذات نسبتاً بدقلق و سرسخت شرودر و رعایت دستورالعمل‌های دقیق برای آماده و منتشر کردن خاطرات برمی‌گردد. شاید به این خاطر نیز باشد که چنین گواه فردی در اواسط ۱۹۸۰ مد نبود. تاریخ، در آن موقع، در اوج طیف پست‌مدرنیستی خود بود و شاید به‌شدت مشغول یافتن دیدگاه‌های جدید

مبهم و روایت‌های کلان بی‌پایه بود که از سادگی خاطرات یک منشی ساده بسیار ناراحت می‌شد؛ اما شاید دلیل دیگری نیز برای نادیده گرفتن خاطرات شرودر از سوی ناشران بریتانیایی در ۱۹۸۰ وجود داشته باشد. دو سال قبل از انتشار اصلی آن، جهان با انتشار کتابی به نام *خاطرات هیتلر* حیرت‌زده شد که ظاهراً در جمهوری دموکراتیک آلمان بود؛ اما به سرعت مشخص شد که کلاهبرداری بزرگی بوده و کتاب کاملاً تقلبی است. در این فرایند مسلماً، تعدادی از مورّخان، ناشران و روزنامه‌ها خجالت‌زده شدند. در نتیجه بسیاری از همان ناشران، هنگام مواجهه با هر اثر تا حدودی مشابه، فوراً کنار می‌کشیدند. خدا را شکر، چنین علایق آنی اکنون خودشان تاریخ شده‌اند و سلیقه تاریخی یک‌بار دیگر تغییر کرده و خاطرات و گزارش‌های دسته‌اول ارزش خاصی پیدا کرده‌اند. گرچه ممکن است خاطرات کریستا شرودر، آن‌طور که خواننده مدرن انتظار دارد خردمندانه یا باریک‌بینانه نباشد؛ اما قطعاً ناامیدکننده نخواهد بود. به خصوص این‌که تعداد کمی از زندگی‌نامه‌ها همانند او درست از مرکز رایش سوم نوشته شده‌اند. کتاب او سبک دلنشینی دارد و به دلایلی دارای اهمیت است؛ از شرح مختصر شخصیت‌های اطرافیان هیتلر گرفته تا نگاهی از درون به رویدادهای بزرگ روز و ارائه تصویری بسیار شخصی و راهگشا از خود هیتلر. این کتاب کاملاً شایسته جایگاهش در میان گزارش‌های معتبر دست‌اول از فراز و فرود رایش سوم است.

مقدمه ویراستار

چند سال قبل، والتر فرنس، خبرنگارِ فیلمِ خبری نیروی هوایی آلمان، وابسته به ستادِ پیشوا، از من پرسید که آیا می‌توانم برای ملاقات با خانمی در مونیخ او را همراهی کنم. به این ترتیب، فرصتِ آشنایی با خانم امیلی کریستینه شرودر^۱ را پیدا کردم. همین که نام کوچکش در آلمان رایج نبود، حکایت از این دارد که آدمی معمولی و اهل کلیشه نبود. تحصیل کرده، از لحاظ موسیقایی با استعداد، جویای حقیقت و اسرار پشت پرده، سرسخت و به شدت منتقد مردم، محیط مدرن، خودش و گذشته‌اش بود. بعضی اوقات می‌توانست رک و آزاردهنده باشد؛ اما ظاهر خشنش، باطن عصبی، اغلب مضطرب و حساسش را پنهان می‌کرد. نویسنده آثار تاریخی و تخصصی بسیاری بودم و آن موقع بر روی کتابی دربارهٔ هیتلر، با موضوع راه‌آهن طراحی شده برای اروپا کار می‌کردم. با این حال، خانم شرودر متوجه شد که می‌تواند با من دربارهٔ زندگی، گذشته‌اش و خود هیتلر صحبت کند. خانم شرودر بسیار جویای

۱. کریستا شرودر هرگز ازدواج نکرد. خطاب کردن زنان با عناوین «دوشیزه» یا «خانم» با توجه به وضعیت تأهل‌شان در دههٔ ۱۹۷۰ رایج بود؛ اما در آلمان معاصر به‌عنوان بخشی از جنبش‌های زنان متوقف شد و اکنون برای تمام زنان از نوجوانی از پیشوند «خانم» استفاده می‌کنند.

حقیقت بود. در بریده روزنامه‌ای که بعدها آن را در میان کاغذهای او پیدا کردم، دوبار زیر این متن را با خودکار قرمز، خط کشیده و متنی در حاشیه آن نوشته بود: «این تعریف درستی از حقیقت است.»

حقیقت چیز جالبی است. شما می‌توانید آن را وارونه، پنهان و سانسور کنید؛ اما نمی‌توانید آن را از بین ببرید. در نهایت همیشه دوباره ظاهر و بالاخره در جایی برملا می‌شود. در مواقعی حقیقت - بیشتر در مورد منافع حکومت‌ها - تخریب و کم‌کم محو می‌شود؛ اما روزی دوباره ظاهر می‌شود. این امر در زندگی شخصی و کاری ما نیز صدق می‌کند. ضرب‌المثل قدیمی آلمانی می‌گوید: «دروغ و فریب، خاک جهان را نابود می‌کند.» دروغ همیشه با ماست؛ اما هرگز نباید صبرمان را برای رسیدن به حقیقت از دست بدهیم. حقیقت شاید افول کند اما هیچ‌وقت از بین نمی‌رود. نوشته‌ای بر روی در ورودی خانه نجیب‌زاده‌ای بود: «این گفته قدیمی را باید به خاطر بسپاریم که افشای حقیقت بارها همه چیز را دگرگون ساخته، پس انکارناشدنی است!»

کریستا شرودر می‌خواست به عمق مسائل پی ببرد؛ از تحریف بدش می‌آمد، اما اساساً هرگز نتوانست با گذشته‌اش کنار بیاید؛ این‌که آیا این کار بعد از دوازده سال همکاری نزدیک با هیتلر واقعاً امکان‌پذیر بود یا نه موضوع دیگری است.

رابطه او با حزب نازی

او به معنای واقعی کلمه، ناسیونال سوسیالیست نبود. اغلب می‌گفت: «اگر حزب کمونیست آلمان، این شغل را در ۱۹۳۰ به من پیشنهاد می‌کرد و نه حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان، شاید کمونیسم می‌شدم.» او نگرش انتقادی به مسائل داشت و درباره‌شان اظهارنظر می‌کرد، می‌توانست

آن‌ها را تجزیه و تحلیل کند و بنابراین خود را میان هیتلر، دوستان و رویدادهای گذشته، نظام نازی، پیامدهای جنگ و خشونت برنامه نابودی یهودیان سرگردان می‌دید. در یادداشت‌هایش می‌گوید:

بعد از سه ماه به من گفته شد که باید به حزب ملحق بشوم چون تنها اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان می‌توانستند استخدام شوند. از آنجایی که هیچ‌چیز درباره سیاست نمی‌دانستم و نمی‌خواستم شغلم را از دست بدهم، فرم استخدام را پر کردم و همه‌چیز خوب پیش رفت. چیزی در زندگی‌ام تغییر نکرد. چون عضو بخش رهبری رایش بودم، هیچ‌وقت با مراکز کوچک در تماس نبودم و فقط یک یا دو بار از من خواسته شد تا در گردهمایی‌ها و چیزهایی شبیه به این شرکت کنم. گمان می‌کنم چند باری به اجتماعات بزرگ در ساختمان تسیرکاس کرون رفتم؛ اما هیچ وجه اشتراکی با سخنرانان یا توده‌های مردم نداشتم و باید خیلی احمقانه به نظر می‌رسیدم. گزارش ۲۲ می ۱۹۴۵^۱ ارتش ضد اطلاعات آمریکا، نگاه متفاوتی به او داشته است: «آقای آلبرشت ... از او بازجویی کرد. نسبتاً احمق، تپل و طرفدار نازی بود.» در یادداشت‌های کوتاهش، خانم شرودر بابت این رویداد نوشته بود: «بعد از اتمام بازجویی، ستوان آلبرشت من را به هیئت‌رسی برگرداند و گفت وگویی خیلی دوستانه‌ای با هم داشتیم. وقتی ابراز پشیمانی کردم از این‌که تمام زندگی‌ام، تمام آن سال‌ها برای هیچ بوده، او گفت: «نه هر چیزی هدفی دارد، هیچ‌چیز بیهوده نیست» و افزود که همسرش نیز به او این اطمینان را داده است.»

۱. دانشگاه پنسیلوانیا، کتابخانه چارلز پترسون فون پلت، فیلم کوتاه 11FU-46M بخش هوابرد ارتش ۱۰۱ آمریکا، واحد ضد اطلاعات، ۱۹۴۵/۵/۲۲.

نامه‌ها و یادداشت‌هایش بعد از جنگ

در یادداشت‌هایش در ۱۸ فوریه ۱۹۷۹، مثل این‌که خانم شرودر آشوب درونی‌اش، پیشرفت گاه‌وبی‌گاه در کارش و جست‌وجوی حقیقت را پذیرفته است:

برای سال‌ها همه وادارم می‌کردند تا هر چیزی را که در مورد آدولف هیتلر می‌دانستم بنویسم. چند وقت پیش، شروع به بازنویسی یادداشت‌های کوتاهم از سال ۱۹۴۵ کردم؛ اما به‌جای این‌که خودم را وقف کار کنم و با جدیت روزی دو یا سه ساعت کار کنم، مدام به لایه‌های پنهانی از شخصیت هیتلر پی می‌بردم. دچار افسردگی شدم. شرایط روحی‌ای داشتم که نویسنده روسی، ایوان گنچاروف، در رمانش در ۱۸۵۹ درباره ایلیا ایللیچ آبلوموف توصیف می‌کند که مدام در حال برنامه‌ریزی خوب برای فردا یا روزهای در پیش‌رو است؛ اما دچار رخوت خاصی شد که ترجیح می‌داد اوقاتش را در رختخواب بگذراند، همیشه خسته و مست بود و درباره برنامه‌ها، اهداف و موفقیت‌های خوبش فکر می‌کرد. اشتباه من بود که گمان می‌کردم می‌توانم «چهره واقعی» آدولف هیتلر را برملا کنم. به‌سادگی غیرممکن بود، چون چهره‌های زیادی داشت.

او عنوان کرد که در شخصیت هیتلر لایه‌های متعدد و طیف گسترده‌ای از مهربانی بیش از حد و توجه دلسوزانه تا خشونت محض وجود داشت. در نسخه کتاب بحث‌برانگیز زولر به‌طور مفصل صفحات ۱۰ تا ۱۲ را اصلاح کرد و متن زیر را نگه داشت:

برای مدت‌ها تنها عامل اصلی پشت همه اتفاق‌های رخ داده در رایش او بود. همه‌چیز را محاسبه و به‌دقت بررسی می‌کرد. تا آخر

عمرش نقش کارگردان تئاتر را بازی کرد. هیتلر گیرایی عجیب، حس ششم و بصیرت سرنوشت‌سازی داشت. از تمام خطرات تهدیدکننده جان سالم به در برد، به طرز مشکوکی واکنش پنهانی توده‌ها را مشاهده و طرف مقابل را چنان مجذوب خود می‌کرد که نمی‌توان توصیف کرد. حساسیتی چون رسانه و گیرایی چون هیپنوتیزم‌گر داشت. از این‌که در سوءقصد‌های فراوانی که به او می‌شد و شانس یارش بود و هیچ آسیبی نمی‌دید، به این نتیجه می‌رسید که مشیت الهی او را برای مأموریتش انتخاب کرده است. با این تفاسیر می‌توان به اهمیت امور وصف‌ناپذیر در زندگی‌اش پی برد. معتقدم، این‌ها، برجسته‌ترین مشخصه‌های انسانی خاص بود که تقریباً اصول پایه‌ای جهان را متزلزل کرد. تنها یک هیتلر وجود نداشت، هیتلرهای مختلفی در یک فرد بود. او ترکیبی از دروغ و حقیقت، خشونت و صمیمیت، سادگی و تجمل، مهربانی و خشونت، واقعیت و عرفان، هنر و بربریت بود.

از دوستش آنی برانت خواست نظرش را بگوید:

امروز صبح آنی برانت^۱ این خبر را تأیید کرد. اوایل مارس ۱۹۴۵ اِوا براون، آنی را به‌صرف چای با آدولف هیتلر در کاخ صدارت رایش دعوت کرده بود. زمانی‌که پیشخدمت آمد و در گوش او گفت که شوهرش رسید و طبقه پایین منتظرش

۱. آنی برانت با نام دوشیزگی ریپورن (متولد ۱۹۰۴/۸/۲۵ لاگنبرگ). قهرمان شای ملی زنان آلمان (کرال و کرال پست) طی سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۹؛ بازی‌های المپیک ۱۹۲۸ آمستردام؛ در ۱۹۲۵ به هیتلر معرفی شد و از آن موقع تا ۱۹۴۵ عضوی از جرگه دوستانه او در برگه‌ف بود. با دکتر جراح کارل برانت در ۱۹۴۵/۳/۱۷ ازدواج کرد و صاحب یک فرزند شد. در آوریل ۱۹۴۵ به بازداشتگاه فرستاده شد.

است، هیتلر می‌خواست بداند که چه چیزی گفته شد. همیشه هنگام درگوشی حرف زدن بسیار کنجکاو می‌شد و اگر کسی می‌خواست توجه او را به هر چیزی جلب کند، ساده‌ترین راه درگوشی صحبت کردن درباره آن موضوع با بغل دستی بود و می‌شد مطمئن شد که هیتلر حتماً در این باره پرس و جو می‌کند.

به فاصله کمی بعد از سوءقصد به هیتلر در ژوئیه ۱۹۴۴، دکتر کارل برانت برای جمع کردن وسایلیش آمد. باید ستاد پیشوا در راستنبورک را ترک می‌کرد و در نتیجه هیتلر را ندیده بود. هیتلر مطمئن نبود و اول به او نگاه نکرد؛ اما سپس مثل همیشه با او حرف زد. این که تنها چند هفته بعد هیتلر او را به مجازات مرگ محکوم کرد اصلاً برایم قابل درک نبود؛ بنابراین می‌توان فهمید که در لوتویشتنبورک، هنگام انتقال دکترها به بلژیک برای شرکت در دادگاه جنایات جنگی، چرا پروفیسور برانت در پاسخ به پرسش من که «رئیس چه جور آدمی بود، خوب یا بد؟» گفت: «او شیطان بود!»

خانم شرودر نتیجه می‌گیرد که:

سی‌وسه سال از آن موقع می‌گذرد. علاقه‌ای به سیاست نداشتم. تنها موقع نوشتن دستوراتش از هیتلر خوشم می‌آمد. او را در جلسات عصرانه صرف چای در «اتاق زیرپله» کاخ رادویل؛ در جرگه بزرگ‌تر در برگهوف، هنگام غذا خوردن یا نیمه‌شب کنار شومینه و بعدها در طول جنگ در ستاد پیشوا هنگام صرف

۱. ژنرال اس‌اس، دکتر کارل برانت (متولد ۱۹۰۴/۱/۸ مولهاوزن، آلزاس، فوت ۱۹۴۸/۶/۲ زندان لانتسبرگ به جرم ارتکاب جنایت جنگی اعدام شد). اس‌اس، دکتر برانت را در آوریل ۱۹۴۵ دستگیر کرد. بعد از فرستادن نامه به هیتلر در ۱ آوریل ۱۹۴۵ و ابراز شبهه‌اش بابت پیروزی نهایی، همسر و فرزندش را به بادلیین اشتاین فرستاده بود تا به دست آمریکایی‌ها بیفتند نه روس‌ها. در ۱۷ آوریل ۱۹۴۵ دادگاه نظامی او را به مرگ محکوم کرد؛ همچنان منتظر اجرای حکم بود که هنگام اعلام مرگ هیتلر، اشپیر او را آزاد کرد.

چای بعد از کنفرانس‌های موقعیت نظامی شبانه همراهی کردم.
می‌خواهم درباره‌ی نگاهم به مسائل در آن زمان بنویسم.

خانم شرودر هرازگاهی بر روی یادداشت‌هایش کار می‌کرد. قفسه‌ای از دست‌نوشته‌ها و کتابی داشت که بر روی جلد آن «تمرینات تندنویسی» نوشته شده بود. کتاب قدیمی، شامل نوشته‌های مختصرش در طول دوران بازداشتش بعد از جنگ بود. آخرین نوشته‌ها به تاریخ اوت ۱۹۴۸ است. آن‌ها به شکل مختصرنویسی اشتولتسه - اشری^۱ بود. نه آن‌گونه که مجله کوئیک (شماره ۱۹، ۱۵ می ۱۹۸۳، ص ۱۵۶) ادعا می‌کند «به شکل نوشته محرمانه‌ای که فقط خانم شرودر می‌توانست بخواند». در اینجا می‌خواهم از مورخ تندنویس آقای گئورگ اشمیت پیتر بابت بازنویسی یادداشت‌های تندنویسی تایپ‌نشده خانم شرودر تشکر کنم. علاوه بر این‌ها، نوشته‌ها، مشاهدات و یادداشت‌هایی با مضامین کارهای درحال انجام یا یادآوری وجود داشت. سال ۱۹۸۴ که فوت کرد، ۹۵ درصد از یادداشت‌های تندنویسی‌اش در ۱۶۲ صفحه تایپ شده بود. برخی از این صفحات برای سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۴ هستند و در یادداشت‌های تندنویسی شده‌اش نبودند.

خاستگاه کتاب زولر

در اولین روزهای بازداشتش در بازداشتگاه آوکسبورگ ارتش آمریکا در می ۱۹۴۵، آلبرت زولر، افسر رابط فرانسوی در ارتش هفتم آمریکا از خانم شرودر بازجویی کرد. زولر از او خواست تا هر آنچه درباره‌ی هیتلر، اوضاع زندگی‌اش و رویدادهای دوران نازی می‌داند بنویسد. در ۱۹۴۹ بعد از

1. Stolze – Schrey

آزادی‌اش، زولر به خانم شرودر اطلاع داد که قصد انتشار یادداشت‌هایش را دارد. شرودر تعداد محدودی دست‌نوشته برای کتاب تهیه کرد؛ اما زمانی که زولر نتوانست کل دست‌نوشته‌ها را علی‌رغم درخواست‌های مکرر به دست آورد، شرودر اجازه نداد که اسمش به‌جای نویسنده آورده شود. در ۱۹۴۹ کتاب به نام زولر منتشر شد. زبان اصلی آن فرانسوی بود و انتشارات دروسته دوسلدورف، ترجمه آلمانی آن را با عنوان *زندگی خصوصی هیتلر* منتشر کرد. مقدمه آن فعالیت و شخصیت «منشی مخفی» را طوری به تصویر می‌کشید که انگار خانم شرودر نویسنده کتاب بود؛ اما به زولر اجازه داده بود که او نویسنده کتاب باشد. بخش‌هایی از متن با یادداشت‌های او همخوانی نداشت و تحریف شده بود. نسخه آلمانی آن بازترجمه از نسخه فرانسوی بود که آن نیز از روی پیش‌نویس اصلی آلمانی ترجمه شده و در نتیجه منجر به تغییر معانی متعددی شده بود. اظهارنظرهایی درباره مسائل فنی و نظامی که هیچ دانشی در این حوزه‌ها نداشت یا گفت‌وگوهایی در کنفرانس‌های موقعیت نظامی که هیچ‌گاه در آن‌ها شرکت نکرد و ... به خانم شرودر نسبت داده شد. فوراً متوجه شد که اظهارات اشتباهی منتسب به او باید از سوی بازداشت‌شدگان معروف در اردوگاه بازداشتی آوکسبورک باشد؛ مثل عکاس، هاینریش هافمن یا آجودان پولیوس شلوب یا دیگری که آلبرت زولر از آنان بازجویی کرده بود. او صحت این اظهارات را زیر سؤال نبرد بلکه فقط درباره گفته‌ها و نوشته‌های منتسب به خود بحث کرد. خانم شرودر بر روی یک نسخه از کتاب زولر کار کرد و تمام متن‌هایی را که نگفته بود حذف کرد. او ادعا کرد که ۱۶۰ تا ۱۷۰ صفحه از کارهای خود و ۶۸ تا ۷۸ صفحه از منابع دیگر یا متن‌هایی است که زولر آن‌ها را عوض و یا طور دیگری بیان کرده بود. در نامه‌ای به تاریخ ۱۹۷۲/۱۱/۲۱ به خانم کریستیان توضیح داد:

جالب است که زولر حرف‌هایی توی دهانم گذاشته که خیالی هستند و در واقع نشئت گرفته از گفت‌وگوهای محرمانه او در مقام افسر بازجو با مقامات عالی‌رتبه ستاد بوده است. با انتشار خصوصی این گفته‌ها خیلی کار اشتباهی کرد. راه حل زیرکانه او گذاشتن این اظهارنظرها در دهان «منشی مخفی» بود که برای فرد خارجی و ناآگاه به نظر باورکردنی می‌رسد. مثلاً - از زبان من گفته - اگر در کنفرانس‌های موقعیت نظامی گفت‌وگوها به سمت شایعاتی در مورد کشتار دسته‌جمعی و شکنجه در اردوگاه‌های کار اجباری می‌رفت، هیتلر درباره آن صحبت نمی‌کرد یا به تندی آن را قطع می‌کرد. فقط به ندرت به آن پاسخ می‌داد و انکار می‌کرد. در برابر شاهدان هرگز صدور دستور خشونت‌های غیرانسانی را نمی‌پذیرفت. روزی تعدادی از ژنرال‌ها از هیملر درباره فجایع لهستان سؤال پرسیدند. در کمال تعجب او از خودش دفاع کرد و با اطمینان گفت که تنها دستورات هیتلر را انجام می‌دهد؛ اما فوراً اضافه کرد: «نام پیشوا در هیچ شرایطی نباید در این رابطه آورده شود. مسئولیت کامل آن را قبول می‌کنم.» علاوه بر این، بدیهی بود هیچ‌یک از اعضای حزب، هیچ عضو اس‌اس پیشوا - مهم نیست که چقدر نفوذ داشت - جرئت انجام گسترده این اقدامات را بدون موافقت هیتلر نداشت ...

خانم شرودر نتیجه می‌گیرد که «مطالب بالا» به نظر کاملاً معتبرند و فقط می‌تواند نشئت گرفته از کسی باشد که در کنفرانس‌های موقعیت نظامی حضور داشته و نمی‌خواسته نامش فاش شود و بنابراین «منشی مخفی» آن را گفته است. گمان می‌کنم که بیشتر از این نمی‌توان زیرک بود.